

روابط حسن بیگ گرامی با جهانگیر، شاهجهان و شاه شجاع

○ دکتر غلام مجتبیٰ انصاری
دانشگاه بهار، مظفرپور

چنانکه صائب تبریزی، عرفی شیرازی، ابوطالب کلیم و غیرهم زادگاه خود ایران را ترک گفته وارد هند شده بودند، حسن بیگ گرامی هم به آرزوی جاه و منصب و کسب معاش رخت سفر بسته به هند وارد شد. صاحب مخزن الغریب می نویسد که "گرامی در عهد جهانگیر، صاحب خدمات پادشاهی شد"^۱. والہ داغستانی هم مرقوم داشته که "حسن بیگ گرامی به هندوستان آمده در خدمت جهانگیر بسر برده است"^۲ ولی بعضی تذکره‌ها و ورود این شاعر به هند را به عهد شاهجهان نوشته‌اند مثلاً ید بیضا بیانگر آن است که "وی به عهد شاهجهان پادشاه در بنگاله مشرف نواره دریا بوده"^۳. مؤلف نشتر عشق هم می‌گوید که شاعر مذکور بعد از رسیدن به هند به درگاه شاهجهان پیوست و "به شرف ملازمت سلطانی رسیده چندی بخشی‌گری و مشرف میر بحر بنگاله ممتاز مانده"^۴. از بررسی تذکره شام غریبان به تحقیق می‌پیوندد که به زمان شاهجهان، شخصی موسوم به قاسم خان منیجه ناظم بنگاله بود و این شاعر که در همان زمانها، امیر بحر بنگاله نیز گردید، ملاطفت قاسم خان منیجه نسبت به این شاعر بیشتر بود پس به سفارش همانان، گرامی به فرمان شاهی، به آن منصب برقرار شد. قول شام غریبان مبنی بر این بود که "وی در ملازمان خلافت منتظم گشت و در ایام حکومت قاسم خان منیجه، ناظم

۱- مخزن الغریب، ص ۷۲۲.

۲- ریاض الشعراء، ص ۳۴۴.

۳- ید بیضا، ص ۱۴۸۹.

بنگاله که توجّش گذشت، در بنگاله شرف نواره داشت"^۱ از فهرست کتابخانه خدا بخش، پتنا (صفحه ۱۶۳) معلوم می‌شود که شاهجهان گرامی را بدو جهت به خدمت مأمور کرده بود یکی به جهت بخشی‌گری گجرات و دومی به عنوان امیر بحر بنگاله. فهرست مذکور می‌افزاید که وی نخست به ملازمت جهانگیر و بعداً به ملازمت شاهجهان منتظم گشت. عبارت فهرست مذکور همین است:

"He came to India during the time of Jahangir when the poet served for some time and subsequently entered the service of Shahjahan by whom he was made the Bakhshi of Gujarat and Mir Bahr of Bengal."^۲

با مطالعه دیوان خطّی حسن بیگ گرامی، پیدا می‌شود که وی مدتی دراز در هند بوده و وظایف مختلفی را به جد انجام داده اما پیوسته پریشان حال مانده. بعضی از اشعارش حاکی‌اند که وی بعد از اقامت هند هیچ راحتی ندید و همیشه خواهشمند بود که به زادگاهش خراسان بازگردد:

بطوف روضه شاه خراسانم رسان یارب

چو از خاک خراسانم مرا خاک خراسان کن^۳

گشتم هلاک تشنه لبی در سراب هند آب حیات و چشمه حیوانم آرزوست^۴
گرامی در کشور هند در مدح جهانگیر و شاهجهان قصیده‌ها سرود. یک قصیده در دیوانش موجود است با این عنوان: «در ایام شاهزادگی شاهجهان که متوجّه دکن شده بود گفته شد». با مطالعه اقبال‌نامه جهانگیری برمی‌آید که ماجرای فتح دکن در ماه شوال در سال هزار و بیست و پنج هجری روی داده بود. قطعه‌ای از دیوانش حاکی است که در هزار و پنجاه پسری از گرامی متولد شده بود، آن قطعه این است:

۱- شام غریبان، ص ۲۲۳.

۲- فهرست کتابخانه خدا بخش، پتنا، ص ۱۶۳.

۳- دیوان گرامی (خطّی)، ص ۳۷.

۴- همان.

ایزد به من عطا کرد فرزند ارجمندی - یابد کمال دولت هم سرفراز گردد
تاریخ جستم از عقل، صالح تولدش را - از غیب هاتفی گفت «عمرش دراز گردد»^۱
چنانکه مؤلف مخزن الغرایب نوشته، حسن بیگ گرامی نخست به درگاه جهانگیر
پیوست که او را با استخدام رسمی بنواخت. عبارت وی این است: در عهد جهانگیر بادشاه
صاحب خدمت بادشاهی بوده^۲. گرامی خودش جا بجا در دیوان ستایش از جهانگیر
بادشاه کرده است و راجع به او تأثرات قلبی را اظهار داشته است. در یک شعر گفته:
شاه دین نقد جهانگیر آنکه بر درگاه او - قدسیان را انتظار یار می باید کشید^۳
یکی از اشعارش آگهی می دهد که شاهجهان پسر زینبده جهانگیر است که شایان
دولت و اقبالمندی است:

اقبال بتو نازد و زبید بتو دولت - با شاه جهانگیر تو زبیبی پسر را^۴
مرئی دیگری که شاعر را گرامی تر می داشت بادشاه شاهجهان بود. از بررسی تذکرها و
هم دیوان خطی شاعر، معلوم می شود که روابط شاعر با شاهجهان از همان ایام
شاهزادگیش، خیلی استوار و عمیق بود، بلکه برخی از تذکره نگاران نوشته اند که گرامی
واقعاً به عهد شاهجهان وارد هند شد و به درگاهش پیوست. صاحب قاموس المشاهیر
می نویسد که او به عهد شاهجهان وارد هند شد و به شرف ملازمت سلطانی رسیده^۵.
مؤلف شام غریبان لجهمی ترین شفیق هم مرقوم داشته که وی بعد از ورود به هند
به درگاه شاهجهان مربوط شد. عبارت شام غریبان چنین است که «از ولایت ایران در عهد
شاهجهانی به هند آمد و در ملازمان خلافت منتظم گشت»^۶. مؤلف ریاض الشعراء والہ
داغستانی نیز اشاره نموده است که «وی در عهد شاهجهان بادشاه بخشی گجرات بود»^۷.
راجع به پیوستگی حسن بیگ گرامی به درگاه شاهجهان معلومات فراوان از اشعار

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، پتنا.

۲- همان.

۳- همان.

۴- شام غریبان، ص ۲۲۳.

۵- قاموس المشاهیر.

۶- ریاض الشعراء، ص ۳۴۴.

دیوانش فراهم می گردد که وی در ستایش شاهجهان و به هنگامی سروده که او برای
تسخیر دکن عزیمت کرده بود. عنوان این ستایش همراه چندین اشعار بطور مثال اینجا
مندرج می شود: "در ایام شاهزادگی حضرت ظل الهی شاهجهان بادشاه که متوجه فتح
دکن شده بود، گفته شد":

تا به فیروزی نهادی پای دولت بر رکاب - فتح از روی تو برتابد چو نور آفتاب
می کند نصرت همیشه خدمت اقبال تو - تا شود مقبول طبعت چون دعای مستجاب
ملک از تو دولت از تو عالم و دنیا تراست - صبرکن، بنگرچه خواهد شد، ندارد اضطراب
از بی اقلیم گیری دیگری لایق نبود - بادشاه از روی دانایی ترا کرد انتخاب
تا جهان باشد تو باشی، دولت پاینده باد - دوستان در فراغت دشمنان در عقاب
در شجاعت بر کمالی، در سخاوت بی مثال - شاه شاهانی و داری صاحب عالم خطاب^۱
جای دیگر در دیوان او چندین غزل می بینیم که گرامی به هنگام ورود شاهجهان
به گجرات که هنوز در ایام شاهزادگی بوده، گفته بود. شاعر برای حفظ یادگار، محل گفتن
این غزل را هم تذکر داده است که به این گونه است: "در ایام شاهزادگی حضرت ظل
الهی در احمدآباد گجرات که طرح شده بود، این غزل گفته شد".

آرد به چمن بوی تو باد سحری را - با یاد تو در شیشه توان کرد پری را
قاصد خبری آمدن مژده وصلی - باز آی که جان می دهم این خوشخبری را
در آرزوی دیدن تو مردم چشم - مرغیست که آموخته ام نامه بری را
ما در طلب یار، زکونین گذشتیم - آرام بجایی نبود رهگذری را
جز باختن جان نبود پیشه عاشق - در عشق شمارند هنر، بی هنری را
با حسن تو آراسته شد، صورت و معنی - در روی تو دیدیم صفات بشری را
صاحب نظرا! فیض جهان از نظر تست - چشم نظر از چشم تو صاحب نظری را
ای شاهجهان چشم جهان بین، به توروشن - رونق ز تو هنگامه دور قمری را

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، پتنا.

اقبال به تو نازد و زبید به تو دولت با شاه جهانگیر تو زبیبی پسری را
خوش باش گرامی که زبان سخنت یافت
از مدح شهنشاه جهان، پُر اثری را^۱

برخی از قصاید دیگر هم در دیوانش موجود است که به هنگام تخت نشینی شاهجهان گفته شده مثلاً:

دین پرور کشورستان صاحبقران شاه جهان
کزویان در آسمان گویند ذکر خیر او
از فیض لطف عام او، خلق جهان شد بهره ور
تا هست از عالم نشان باشد بدولت کامران
سال جلوس شاه دین، می جستم از صدق و یقین
پیر خرد گفتا بگو «ایام دولت مُستدام»^۲

۱۰۳۷ هجری

قصیده‌ای مطول در مدح شاهجهان در ورق هفتاد و یکم تا هفتاد و سوّم این نسخه نیز دستیاب است که شاعر در آن توصیف بلیغی از ممدوح نموده است. این قصیده مشتمل بر بیست و هفت بیت است و این هم مطلعش:

در روزگار عهد تو ای شاه کامکار
سامان روزگار خداوند روزگار^۳
و این هم مقطعش:

یارب رسان تو شاهجهان را به کام دل
کام دلش بکام دل او نگاه دار^۴
در غزلهای گرامی هم اشعاری هست که در آن شاهجهان را ستایش کرده است مثلاً
این شعر در صفحه شصت و نه نسخه:

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، پتنا..

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

آنچه از علم جهاننداری و عالمگیری از سکندر نشد، از شاهجهان می آید^۱
ردیف این غزل «می آید» است. هر چند شاعر از هنگام سرودن و تاریخ این غزل نشانی نداده است باز هم از بررسی سراسر غزل پیدا می شود که به هنگام ورود شاهجهان به جای خاصی گفته شده است.

یک غزل هم در صفحه چهل و دوم دیوان دیده می شود که از آن برمی آید که هنگام تشریف آوری شاهجهان و به عنوان خیرمقدم برای او سروده شده. دو شعر آن مخصوصاً نشان می دهد که روابط گرامی با شاهجهان خیلی استوار بوده است:

طبع نظم چون ستاید مدحت شاه جهان
رشته ام را لؤلؤی شهوار می باید کشید
ای گرامی شاه را چون چشم لطفی با تو است
وقت شد خود را بدوی کار می باید کشید^۲
روابط گرامی با شاه شجاع هم خیلی استوار و خوشگوار بوده. قصیده ای به دیوانش - در صفحه صد و چهارم - مشتمل بر ده بیت دستیاب است که بیانگر اوصاف ستوده شاه

شجاع است. این قصیده آگهی می دهد که هنگامی که شاه شجاع برای بار اول حاکم بنگاله شده به آنجا وارد شد، گرامی در پذیرایی از او آن قصیده را سرود. آخرین مصرع قصیده، تاریخ ورود شاه شجاع به بنگاله را هم صریحاً نشان می دهد. پس این قصیده دارای ارزش تاریخی است. گرامی در آن قصیده شاه شجاع را ستایش کرده و می گوید که

به علت ورود وی بنگاله به آسمان رسید و ماه و خورشید گل زمین شد. سراسر کشور بنگاله آراسته گردید، ملت بیضا با عدل و انصافش استحکام تمام گرفت، رایات جهانگشای شاهی قرین فتح و نصرت شد. چون شاه شجاع از همینجا عازم شده، ملک آسام را تسخیر نمود بنابراین به اثبات رسید که زُتبه همتش واقعاً مسلم است. سرزمین بنگاله آرزو داشت که از شاه قدمبوسی کند لذا دریا و زمین آن، لب و جبین گردیده. مصرعه تاریخی این قصیده حاکی است که شعر در سال هزار و پنجاه و چهار هجری

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، پتنا..

۲- همان.



نوشته شده. قصیده این است:

خورشید و مهش گلِ زمین شد	بنگاله به آسمان قرین شد
آراسته چون نظام دین شد	شاه آمد و ملک زبنتی یافت
تقویت ملت مبین شد	از شاه شجاع و عدل و دادش
با نصرت و فتح همقرین شد	رایات جهانگشای شاهی
از رتبه همتش یقین شد	تسخیر زجنگ و فتح آسام
دریا و زمین، لب و جبین شد	پابوسی شاه آرزو داشت
تلقین زبان آفرین شد	والاگهری که آنچه او گفت
دریا همه پُر دُرِ ثمین شد	هر قطره که ریخت ابرِ جودش
رشک ری و مصر و شام و چین شد	دهاکه شرف مقام چون یافت
اینست که «دهاکه شه نشین شد» ^۱	تاریخ نزول موکب شاه

۱۰۵۴ هجری

یکی از علاقه‌مندان گرامی عبدالرحیم خانخان بوده که پسر بیرم خان وزیر شهنشاه اکبر بود. تولدش بتاريخ چهاردهم صفر در نهند و شصت و چهار هجری واقع شده بود. در دیوان گرامی از همه رجال عهد مغول تنها نام عبدالرحیم خانخانان یاد شده است و آنهم در یک رباعی که شاعر در آن بیانگر اوصاف کریمانه او شده است. رباعی این است:

هر گاه در آینه باطن نگرم
از نور یقین بچشم غور (خود؟) جلوه گرم
این نشأه زفیض خانخانان دارم
الحق که نظر کرده صاحب نظرم^۲

۱- دیوان گرامی (خطی)، کتابخانه خدا بخش، پتنا.

۲- همان.